

تماشاخانه

محمد رضا تقفی | کارتون‌نویس | email: sunysaghafi@yahoo.com



شهرونگ

فلکه اول



بهترین کتاب‌هایی که خوانده‌ام | امیر مسعود فلاح | حرف زدن و شوا ف کردن در مورد کتاب خیلی خوب است و همه در اینستاگرام از این کارها می‌کنند و من فکر کردم که اگر از این کارها نکنم و عکس از جلد کتاب با فنجان قهوه نگذارم از قافله عقب می‌مانم. برای همین می‌خواهم بهترین کتاب‌هایی که تا به حال خوانده‌ام را به شما معرفی کنم. یک - کتاب زیست‌شناسی دبیرستان؛ که هنوز هم مورد رجوعم است. دو - استاتیک دانشگاه؛ چون سطح مطالبش خیلی بالا بود برای همین بار اول چیزی از آن نفهمیدم و مجبور شدم دو ترم دیگر هم از نو بخوانمش. سه - رمان به تازگی چاپ شده‌ای که به چاپ چندم رسیده؛ چون تنها کتابی بود که بابتش پول ندادم و از اینترنت بی‌دی اف رایگانش را دانلود کردم و خواندم. چهار - رازی که زنان نمی‌دانند که مردان می‌دانند: چون خوراک استوری‌های حدود یک سال اینستاگرام شد و توانستم کلی فالوور بگیرم. پنج - ۲۳۶ ماینر موفقیت در یک روز؛ چون به واسطه آن توانستم کلی از کسانی که جوایز موفقیت بودند را راهنمایی کنم. یک کتاب از نیچه هم دارم که آن را اصلا گذاشته‌ام بالاسر اتاق که هر کی از در تو می‌آید ببیند و متوجه شود که ما چقدر باسواد و با کمالات و اینها هستیم. فعلا همین تا بعدا بقیه کتاب‌هایم را معرفی کنم.

صندوقچه داستان



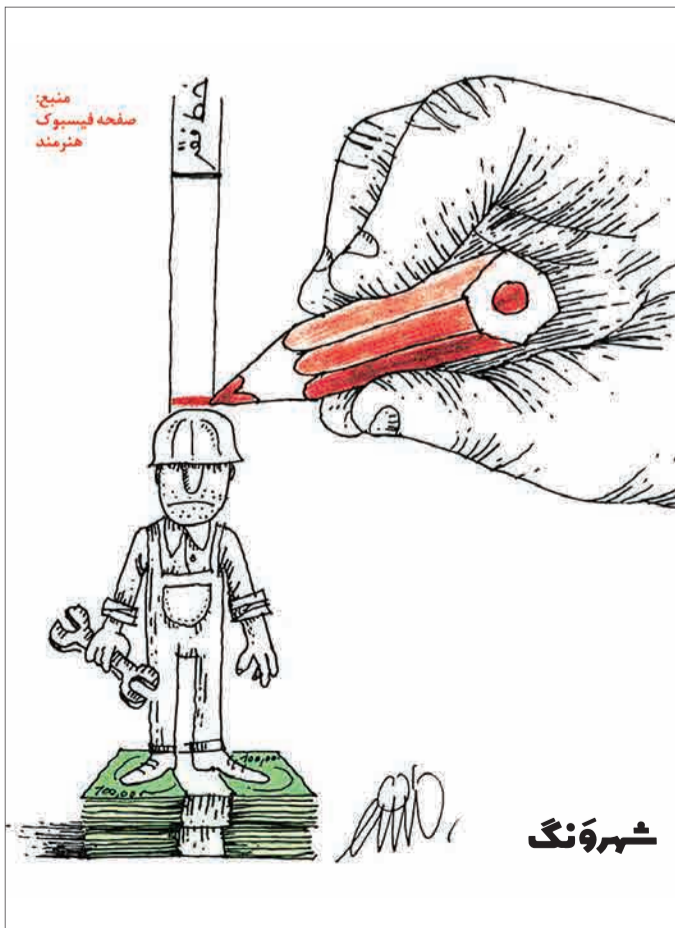
بچه سر راهی ولی مهمه چه راهی؟!

فرودگاه تو صف چمدونامون بودیم به خانمی تو رو داد دست من بره دستشویی دیگه برنگشت. معمولاً نوبت فیلم‌ها وقتی به یک نفر این خبر را می‌دهند، موسیقی کمرشکنی پخش می‌شود و مادر و پدر بچه را توی بغل‌شان می‌چلانند و خواهش می‌کنند ترک‌شان نکنند، اما خب هیچ کجای زندگی من مثل فیلم‌ها نیست و اگر هم باشد در حد مستند حیات وحش واقعی و به دور از احساسات است. سرم را خاراندیم و گفتیم: «یعنی الان می‌گید بسم دنبال پدر مادرم؟!» بابا سسیم سشوار را جمع کرد و گفت: «دیگه طبیعیش اینه که تو الان احساساتی بشی بری دنبال اون، بعدش بگی ولی زحمت منو اینا کشیدن، بعد از اون حق این سال‌های نبودنشون رو بگیر بیاری پیش اینا که ما باشیم.» قضیه داشت پیچیده می‌شد و مامان داد زد: «کبر تو باز مسائل مالی رو با عاطفی قاطی کردی؟!» بابا آمد نزدیکم و گفت: «تو دلت نمی‌خواد با خانواده واقعت آشنا بشی؟!» زدم زیر گریه و گفتم: «نه دیگه، اونیه که منو گذاشته پیش شما از شماها بیچاره تر بوده. می‌خوام چیکار؟!» بابا چشمکی بهم زد و کف دست‌هایش را به هم مالید و گفت: «ببین درست‌ه تو بچه سر راهی هستی، ولی کدوم راه هم مهمه. مافهمیدم ایرانی نیستی.» مامان هم برگشت و توی چشم‌هایش

واقعیتش را بخواهید هیچ وقت فکر نمی‌کردم که یک روز جمعه پدر و مادرم صدایم کنند و در حالی که پدرم دارد موهای مادرم را سشوار می‌کشد و مادرم هم با تلبنتش دارد استیکر «صبح‌تان بخیر» را توی گروه فامیلی می‌گذارد بهم بگویند: «تو نیستی!» گفتم: «چی نیستم؟!» دوباره می‌شنیدم: «بستی میگم!» مادر داد زد: «سشوار و خاموش کن خب صدا به صدا نمیرسه!» بابا دکمه سشوار را زد و موهای مامان ریخت توی صورتش و گفت: «میگه تو بچه ما نیستی!» چند لحظه‌ای نگاه‌شان کردم و گفتم: «الکی دیگه؟!» نه مثل این که الکی نبود. من واقعا بچه‌شان نبودم و توی حتی یک فیلم هندی هم نمی‌توانیدم همین موقعیتی را برای گفتن این خبر پیدا کنید. بابا بازویم را کشید تا بروم جلوی آینه و گفت: «الکی؟!» نه بابا نگاه کن آگه تو تا شباهت تونستی توی قیافه جفتمون پیدا کنی من اسمم عوض می‌کنم. تعجب می‌کنم خودت اصلا شک نکردی.» جفتمان را توی آینه نگاه کردم. من سبزه، بابا سفید، من با موهای مشکی، بابا قهوه‌ای روشن، من چهارشانه، بابا کلا ۵۲ کیلو! یعنی با یک نگاه اجمالی و سریایی هم می‌شد تا ته DNA ما را خواند. مامان موهای پف کرده‌اش را جمع کرد و گفت: «والا اصلا بچه نمی‌خواستیم. به بار توی

شهر فرنگ

علی جهانشاهی | کارتون‌نویس



شهرونگ



سخنگوی شورای نگهبان: اگر نیت پاک دارید از توئیتر استفاده کنید

تلگرام: اگه درس‌هاشون رو خوب بخوندند، می‌تونند از منم استفاده کنند!

یک مسئول: برای عضویت در شبکه‌های اجتماعی، فرم‌های نیت‌سنجی و رضایت‌کتبی از والدین را به همراه داشته باشید!  
شاعر توئیتری: تو چه می‌دانی، در پس هر لایک و ری‌توییت ما چه نیت‌های شومی نهفته است!  
اخبار بیست و سی: اختراع دستگاه نیت‌یاب توسط دانشمندان جوان ایرانی! #اول\_نیت\_سپس\_عضویت\_ممرسی\_که\_مراقبان\_هستید#شهرونگ



شهرونگ

گمشدگان

مرور اتفاقات هفته



در هفته‌ای که گذشت، طی نقشه‌ای از پیش تعیین شده توی یک اتاق پر از فکر در صداوسیما به این نتیجه رسیدند که حسابی حال مسعود فراسی را بگیرند. طبق اطلاعاتی که از این اتاق به دست آمده، چند نفر از حاضران در اتاق ابتدا پیشنهاد داده بودند که طرف را با پنجه بوکس و کمر بند سیاه و کبود کنیم، اما یکی از عقلای حاضر در اتاق دستش را گذاشته زیر چانه‌اش و پوزخندی زده و گفته: «نه، این جور خیلی دردش میاد. بیا یه کار دیگه کنیم.» که در این جا مجری برنامه گفته: «روی من حساب نکنید، چون همین چند وقت پیش دندان‌هامو لمینت کردم و دندان‌هام به فنا می‌ره.» در این جا روایت نزدیک به حقیقت این است که مغز متفکر حاضر در اتاق با مشت زده توی سر خودش و گفته: «منظورم این نبود که گازش بگیر، از فن کلام و این قرتی‌بازی‌ها استفاده کن و ناک‌اوتش کن.» بعد هم نشستند و یادش داده‌اند که چطور به روش آن مردی که دیگر نیست، زندگی شخصی طرف را بکشد وسط و مثلاً ضایعش کند. بعد از گذشت دقایقی از برنامه هم، مسعود فراسی مثبت‌ترین حرکت تمام دوران زندگی‌اش را کرد و در حالی که زیر لب زمزمه می‌کرد: «همه‌تون مقویایی هستید.» برنامه را ترک کرد و برای آرام کردن اعضایش رفت خانه و چندتا فیلم از رفیق صمیمی‌اش اصغر فرهادی را نگاه کرد.

اتفاق مهم دیگر هفته این بود که یک طرح در مجلس تدوین شد، مبنی بر این که مسئولان نمی‌توانند اقوام درجه یک و دو خودشان را درون نهادهای دولتی استخدام بکنند. گفته می‌شود بعد از تدوین این طرح، استپ را زده‌اند تا قبل از اعلام وصول و تصویب طرح، مطمئن شوند دیگر کسی از بین اقوام درجه یک و دو بیکار نمانده باشد. گفته می‌شود چند تن از مسئولان هم به بچه‌های‌شان گفته‌اند: «تو دیگه بچه من نیستی، برو فامیلیت رو عوض کن و بچسب به میز کارت.» از طرفی اقوام درجیات پایین‌تر الان در هیچ جای خودشان نمی‌گنجند و دارند از خوشحالی بال درمی‌آورند. یک کارشناس اقتصادی هم این هفته گفته بود که من نمی‌دانم چرا دلار آمده پایین، اما قیمت‌ها همایش می‌رود بالا. در جواب این بزرگوار باید بگویم که بین اوضاع چی شده که کارشناس اقتصادی می‌آید و سوالاتش را از ما می‌پرسد. والا تا جایی که من یادم است همیشه ما این سوالات را از کارشناسان می‌پرسیدیم. اقتصاد کشور دچار چنان حالتی از سرخوشی و از خود بی‌خودشدگی شده است که اکثر اساتید این رشته، سر به کوه و بیابان گذاشته‌اند و طرف‌شان که می‌روی، صد متر رازیر ۱۰ ثانیه می‌دوند و همزمان که ازت دور می‌شوند، می‌گویند: «نه، تحلیل‌های من دیگه نمی‌کشه. تو رو خدا ولم کنید.» یک نماینده مجلس هم در این هفته گفته بود: «من به خاطر اظهارات اخیر دکتر ظریف طرح استیضاح را امضا نکردم. بلکه دلیل این بوده که ایشان سفیر ایران در هند را معرفی نمی‌کنند.» ظاهراً بعد از این اظهار نظر، نخست‌وزیر هند با ایشان تماس گرفته و گفته: «داداش، نکنه این که توی سفارت الکی می‌گی من سفیرم؟! که این نماینده مجلس قاطی می‌کند و می‌گوید: «اصلاً دلم خواسته. دوست داشتم امضا کنم. به کسی هم ربطی نداره...»